



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی رحمته الله

مقرر	حجت الاسلام محمدعلی زحمت کش	جلسه	۶۹	تاریخ	۱۴۰۴/۱۱/۰۷
عنوان ۱	اصول عملیه				
عنوان ۲	مقدمات بحث				
عنوان ۳	مقدمه دوم: تاریخچه بحث از اصول عملیه				
عنوان ۴	تحولات اساسی مرحوم شیخ انصاری رحمته الله در مبحث اصول عملیه				
عنوان ۵	تحول (ابتکار) سوم: تبیین نسبت میان اصول و امارات				
عنوان ۶	مطلب ششم: علت تقدم «دلیل اماره» بر «دلیل اصل» مطلب هفتم: چگونگی تقدم اماره بر اصول شرعی و عقلی (حکومت و ورود) مطلب هشتم: معیارهای تقدیم اصول عملیه بر یکدیگر (تعارض داخلی اصول)				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الظَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

چکیده

بحث در ساختارشناسی نوین علم اصول در مکتب شیخ انصاری رحمته الله با تشریح سه ابتکار بنیادین ایشان بود. ابتکار نخست، مهندسی مباحث حجج بر پایه «تقسیم ثلاثی» حالات مکلف (قطع، ظن، شک) بود. ابتکار دوم، «تقسیم رباعی شک» بر اساس حصر عقلی و استخراج اصول عملیه چهارگانه (استصحاب، برائت، احتیاط و تخییر) بود. کانون اصلی این درس، تشریح ابتکار سوم یعنی «تبیین نسبت‌ها» بود که در قالب هشت مقدمه ارائه گردید.

در مقدمات نخستین، با تقسیم حکم به «واقعی اولی» و «واقعی ثانوی» (ظاهری)، تفاوت ماهوی اماره (دلیل اجتهادی/کاشف از واقع) و اصل (دلیل فقهاتی/مبین وظیفه) روشن شد. سپس با تقسیم اصول به «شرعی» و «عقلی»، مکانیزم دقیق عدم تعارض میان اماره و اصل تحلیل گردید. راز تقدیم اماره بر اصل، «تأخر رتبی» اصل است؛ چرا که موضوع اصل (شک)، در ظرف وجود اماره منتفی می‌شود. این انتفا در برابر اصول شرعی از باب «حکومت» (نفی تعبدی شک) و در برابر اصول عقلی از باب «ورود» (نفی وجدانی عدم البیان) است.

در پایان، به عنوان مطلب هشتم و تکمیلی، بحث مهم «تعارض داخلی اصول» مطرح شد. شیخ انصاری برای حل تعارض میان خود اصول عملیه، سه معیار کلیدی را تأسیس کرده‌اند: ۱. تقدم اصل «محرز» - مانند استصحاب - بر اصل غیر محرز - مانند برائت -؛ ۲. تقدم اصل جاری در سبب بر اصل جاری در مسبب؛ ۳. تقدم اصل جاری در «موضوع» بر اصل جاری در حکم.



مرور مباحث پیشین

در مباحث پیشین بیان شد که نوآوری‌ها و ابتکارات مرحوم شیخ انصاری رحمته الله علیه در مباحث حجج و اصول فقه شیعه، عمدتاً بر سه محور اساسی استوار است:

ابتکار اول ایشان، تقسیم ثلاثی حالات مکلف است. ایشان فرمودند مکلف هنگامی که به حکم شرعی التفات پیدا می‌کند، از سه حال خارج نیست: یا «قطع» به حکم دارد، یا «ظن» دارد و یا «شک». بر همین اساس، ساختار کلی مباحث حجج و اصول عملیه را بر پایه این تقسیم سه‌گانه بنا نهادند که این ساختار پس از ایشان نیز تداوم یافت. ابتکار دوم در حوزه «شک» و اصول عملیه‌ای است که در موارد شک جاری می‌شوند. ایشان بر مبنای یک «حصر عقلی»، شک را تقسیم‌بندی نموده و «اصول عملیه اربعه» (برائت، استصحاب، احتیاط و تخییر) را بر این اساس تبیین و ساختارمند کردند.

ابتکار سوم که می‌توان آن را از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین نوآوری‌ها در فقه و اصول شیعه دانست، تبیین دقیق «نسبت میان امارات و اصول» از یک سو، و «نسبت میان خود اصول عملیه» از سوی دیگر است. این اولین بار بود که چنین نسبت سنجی دقیقی توسط فقیه و اصولی‌بزرگی چون شیخ انصاری رحمته الله علیه صورت می‌گرفت.

برای روشن شدن ابتکار سوم (تبیین نسبت میان اماره و اصل)، مبحث را در قالب «هشت مطلب» دسته‌بندی کردیم. در جلسات گذشته به برخی از این موارد اشاره شد و امروز در ادامه بحث، مروری بر آنها خواهیم داشت تا به مباحث بعدی متصل شود.

مطلب اول: تقسیم حکم به «واقعی اولی» و «واقعی ثانوی»: حکم شرعی بر دو قسم است: ۱. حکم واقعی (اولی): حکمی که برای «ذات شیء» در نفس الامر و لوح محفوظ الهی جعل و تعیین شده است. از آن به حکم واقعی اولی تعبیر می‌شود. ۲. حکم ظاهری (واقعی ثانوی): حکمی که در رتبه متأخر و در ظرف شک جعل شده است. مرحوم شیخ از این قسم به «حکم واقعی ثانوی» یا «حکم ظاهری» تعبیر می‌کنند.

مطلب دوم: تأخر رتبی حکم ظاهری از واقعی: حکم واقعی ثانوی (ظاهری) برای شیء «بوصف کونه مشکوک الحکم» (به قید مشکوک بودن) جعل شده است، درحالی‌که حکم واقعی اولی برای «ذات شیء» (بدون قید شک) جعل شده است. به همین دلیل، حکم ظاهری رتبتاً از حکم واقعی اولی متأخر است؛ زیرا «شک در حکم واقعی اولی» در موضوع حکم واقعی ثانوی اخذ شده است.

مطلب سوم: «دلیل اجتهادی» و «دلیل فقاهتی»: به دلیل دال بر حکم واقعی اولی، «دلیل اجتهادی» می‌گوییم؛ به همان مناسبتی که در کلام وحید بهبهانی گذشت؛ یعنی این دلیل (اماره) ما را به «ظن» به حکم واقعی می‌رساند و در تعریف اجتهاد، عنصر «ظن» اخذ شده است («استفراغ الوسع لتحصیل الظن بالأحكام...»). به دلیل دال بر حکم واقعی ثانوی (ظاهری)، «دلیل فقاهتی» می‌گوییم؛ زیرا چون در تعریف فقه، عنصر «علم» آمده است («هو العلم بالأحكام...») و اصول عملیه ما را به «علم به وظیفه عملی» (حکم ثانوی) می‌رسانند.

مطلب چهارم: تعریف «اماره» و «اصل» بر اساس نوع حکم: بر اساس مطالب پیش گفته؛ دلیلی که ما را به حکم واقعی اولی می‌رساند، «اماره» نامیده می‌شود و دلیلی که ما را به حکم واقعی ثانوی (ظاهری) می‌رساند، «اصل» نامیده می‌شود.

مطلب پنجم: تقسیم اصول عملیه به «شرعی» و «عقلی»: پنجمین مطلب در ساختارشناسی شیخ انصاری رحمته الله علیه، تقسیم بندی خود اصول است. آن دلیلی که بر حکم واقعی ثانوی دلالت می‌کند و ما آن را «اصل» می‌نامیم، بر دو قسم است:

۱. اصل شرعی: اصول عملیه‌ای هستند که با جعل شارع برای ما تعیین شده‌اند و ما دلیل شرعی بر اثبات آنها داریم؛ که دو اصل است: «اصل برائت شرعی» و «اصل استصحاب». ۲. اصل عقلی: اصولی هستند که با «دلیل عقل» اثبات می‌شوند و مستند به جعل مستقیم شارع نیستند؛ مانند: «اصل برائت عقلی»، «اصل احتیاط عقلی» و «اصل تخییر عقلی». بنابراین، سه اصل برائت عقلی، احتیاط و تخییر در زمره اصول عقلیه جای می‌گیرند و دو اصل برائت شرعی و استصحاب در زمره اصول شرعیه محسوب می‌شوند.

مطلب ششم: علت تقدم «دلیل اماره» بر «دلیل اصل»

ششمین مطلب، بررسی مسئله عدم تعارض اماره و اصل و چگونگی تقدم دلیل اماره بر دلیل اصل است. اگر در موردی، هم «دلیل اصل» جاری شود - مثلاً اصل برائت بگوید: «لا وُجوب» - و هم «دلیل اماره» موجود باشد و دلالت بر وجود کند - مثلاً خبر واحد بگوید: «يَجِبُ» -، تعارض نمی‌کنند. چرا میان این دو تعارض رخ نمی‌دهد؟

برخی گمان کرده‌اند که علت عدم تعارض، صرفاً «تفاوت در موضوع» است؛ بدین بیان که موضوع اصل، «شیء مشکوک الحکم» است و موضوع اماره، «ذات شیء»؛ چون موضوع‌ها مختلف‌اند، پس تعارضی نیست. اما مرحوم شیخ انصاری می‌فرماید: بله، تفاوت موضوع وجود دارد، اما راز اصلی تقدم اماره بر اصل، صرف این تفاوت نیست؛ بلکه علت اصلی، «تأخر رتبی اصل از اماره» است؛ زیرا اماره، بدون تقیید موضوع آن به قید شک حجت است؛ اما اصل، حجتی است که در موضوع آن، شک در حکم واقعی‌ای که اماره بر آن دلالت می‌کند اخذ شده است؛ شارع می‌گوید اگر در حکم واقعی اولی شک داشتی، اصالة البرائة جاری کن

پرسشگر: شما فرمودید نه به این دلیل که موضوع دلیل حجیت اماره با موضوع حجیت دلیل متفاوت است؛ بلکه به همین دلیل.

استاد: خیر؛ بلکه به دلیل تأخر رتبی. یک وقت گفته می‌شود که چون موضوع متعدد است، ما یکی را مقدم و دیگری را موخر قرار می‌دهیم؛ اما این نیست. تفاوت در موضوع، فی نفسه دلیل بر تقدم و تأخر نیست؛ چه بسیار مواردی که دو دلیل موضوعات متفاوتی دارند، اما در یک مورد با هم تعارض کنند؛ برای نمونه، در اجتماع امر و نهی مانند «لا تَغْصِب» و «صَلِّ»، موضوع یکی «غصب» است و موضوع دیگری «صلاة»؛ با اینکه موضوعات تغایر دارند، اما در جایی که نماز در زمین غصبی خوانده شود، هر دو دلیل شامل آن می‌شوند؛ در آنجا می‌گوییم چون موضوع دو حکم متفاوت است، تعارض ندارند بلکه تراحم دارند؛ [اما تقدم و تأخر، از تفاوت موضوع ایجاد نمی‌شود]. بیان این مثال، برای این است که روشن شود شیخ چه می‌فرماید. ایشان می‌فرماید، ملاک عدم تعارض، تعدد موضوع نیست؛ بلکه ملاک عدم تعارض، تقدم رتبی دلیل اماره، بر دلیل اصل است؛ زیرا دلیل اماره، اماره را حجت قرار داده و گفته شما هر جا بخواهید به حکم واقعی برسید، می‌توانید از اماره استفاده کنید؛ نگفته اماره، هنگام شک حجت است؛ لذا حتی اگر امکان تحصیل علم هم وجود داشته باشد، تحصیل

علم لازم نیست و می‌توانید به اماره عمل کنید؛ اما موضوع حجیت اصل، شک را در موضوع آن اخذ کرده است و گفته اگر همان حکم واقعی اولی - که اماره بر آن دلالت می‌کند - شک کنید، می‌توانید به اصل عمل کنید. لسان اماره این است که «حکم واقعی اولی، این است» و شک در موضوع آن اخذ نشده است. اصل می‌گوید «اگر شک در حکم واقعی اولی پیدا کردی، به برائت یا استصحاب عمل کن».

پرسشگر: چرا می‌گویید تعدد موضوع نیست؟

استاد: نمی‌گوییم تعدد موضوع وجود ندارد؛ بلکه می‌گوییم دلیل تقدم و تأخر، تعدد موضوع نیست.

پرسشگر: ...

استاد: ایشان می‌خواهد بگوید نکته تقدم اماره بر اصل، تأخر رتبی اصل از اماره است. هم تعدد موضوع وجود دارد و هم تأخر اصل از اماره؛ اما می‌فرماید، نکته تعدد موضوع نیست؛ زیرا صرف تعدد موضوع، ملاک تقدم و تأخر نیست.

پرسشگر: ...

استاد: ایشان می‌فرماید در مانحن‌فیه، آنچه ملاک تقدم و تأخر است، تأخر رتبی است.

مطلب هفتم: چگونگی تقدم اماره بر اصول شرعی و عقلی (حکومت و ورود)

مطلب هفتم، تبیین دقیق چگونگی تقدم است. مرحوم شیخ انصاری - که این بحث صددرصد از ابتکارات ایشان است - می‌فرمایند تقدم اماره بر اصل، در اصول شرعی و عقلی متفاوت است:

۱. تقدم اماره بر اصول شرعی: تقدم بالحکومة

اگر اصل عملی، شرعی باشد - مانند اصل برائت شرعی -، تقدم اماره بر آن از باب «حکومت» است. دلیل حجیت اصل می‌گوید: «رُفِعَ مَا لَا يَعْلَمُونَ»؛ یعنی حکم مشکوک برداشته شده است. دلیل حجیت اماره می‌گوید: «الْأَمَارَةُ حُجَّةٌ»؛ یعنی من این اماره را «علم» فرض می‌کنم. بنابراین، وقتی اماره بر وجوب قائم می‌شود، اگرچه شک وجدانی در مکلف باقی است، اما دلیل اماره می‌گوید: «من تو را تعبداً عالم به حکم واقعی حساب می‌کنم». وقتی شارع مکلف را «عالم» فرض کرد، موضوع اصل برائت - که «عدم العلم» بود، تعبداً منتفی می‌شود. این منتفی شدن، واقعی و وجدانی نیست؛ چون هنوز یقین وجدانی نداریم؛ بلکه تعبدی است. بنابراین دلیل اماره، در موضوع دلیل اصل تصرف می‌کند و آن را برمی‌دارد. این یعنی «حکومت». حکومت آن است که دلیلی (حاکم)، موضوع دلیل دیگر (محمکوم) را با تعبد و جعل شرعی توسعه دهد یا تضییق کند.

گاهی حکومت توسعه‌ای است و گاهی حکومت تضییقی؛ یعنی گاهی دلیل حاکم، موضوع دلیل دیگر را توسعه می‌دهد؛ مانند «الطَّوَّافُ بِالْبَيْتِ صَلَاةٌ» که با بیان این جمله، احکامی که بر صلاة بار شده‌اند - مثلاً «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهْوَرٍ» - بر طواف نیز بار می‌شوند. اینکه گفته: «الطَّوَّافُ بِالْبَيْتِ صَلَاةٌ»، مفهوم «صلاة» را توسعه داده و طواف را نیز داخل در معنای صلاة قرار داده است. این یک حکومت است، اما از نوع توسعه‌ای. چرا حکومت است؟ چون با دلیل شرعی، موضوعی برای آن دلیل دیگر ایجاد شده است. برای دلیل «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهْوَرٍ»، یک موضوع جدید را به صورت جعلی و تعبدی داخل در موضوع آن کرده‌اند؛ یعنی طواف را نیز صلاة خوانده‌اند. در این صورت، احکام مترتب بر صلاة بر طواف نیز بار می‌شود و این توسعه است. گاهی حکومت تضییقی داریم؛ مانند «حَرَّمَ اللَّهُ الرَّبَا». سپس دلیلی می‌آید و می‌گوید: «لَا رَبَا بَيْنَ الْوَالِدِ وَوَلَدِهِ». «لا ربا» به این معنا نیست که حقیقتاً ربا وجود ندارد، بلکه می‌خواهد بگوید ربا بین والد و فرزند جایز است. این معنا را به

لسان تصرف در موضوع بیان می کند، نه به لسان تخصیص. اگر می گفت «الرِّبَا بَيْنَ الْوَالِدِ وَالْوَلَدِ جَائِزٌ» این تخصیص بود. اما نیامده حکم را توضیح کند، بلکه به سراغ موضوع رفته و در آن تصرف کرده و گفته: اصلاً اینجا ربا نیست. «لَا رِبَا بَيْنَ الْوَالِدِ وَالْوَلَدِ». من گفته بودم «الرِّبَا حَرَامٌ»، حالا می گویم بین والد و فرزند، این ربا نیست و من آن را ربا حساب نمی کنم. این چیست؟ این تصرف در موضوع است و این حکومت است.

حالا مرحوم شیخ می فرماید که همین نوع نسبت (حکومت) بین دلیل حجیت اماره و دلیل حجیت اصل وجود دارد. دلیل حجیت اصل می گوید: «رُفِعَ مَا لَا يَعْلَمُونَ»؛ یعنی حکم مورد شک، برداشته شده است. این محتوای دلیل اصل است. اما دلیل حجیت اماره می گوید: «الْأَمَارَةُ حُجَّةٌ». یعنی چه حجت؟ یعنی اماره را من (شارع) به منزله علم قرار می دهم. پس می گوید: در جایی که اماره قائم شد، شک به صورت وجدانی وجود دار و در نتیجه موضوع برائت جاری می شود زیرا موضوع برائت «رُفِعَ مَا لَا يَعْلَمُونَ»؛ یعنی حکم مشکوک برداشته می شود و این هم حکم مشکوک است؛ ولی دلیل حجیت اماره گفته است که: این اماره که بر وجوب قائم شده و می گوید «هَذَا وَاجِبٌ»، این وجوبی که اماره اینجا جعل کرده و دلیل اماره آن را بیان نموده، من (شارع) برای تو به عنوان حجت قرار داده ام. حجت می دانم یعنی من تو را به صورت تعبدی عالم به حکم واقعی فرض می کنم. به تعبیر دیگر، تو را به منزله عالم حساب می کنم. این شک تو را به صورت تعبدی، علم حساب می کنم. اینکه می گوید شک تو را علم حساب می کنم یعنی چه؟ یعنی آن شکی که موضوع دلیل برائت بود، به صورت تعبدی، برداشته می شود؛ مثل این است که در مواردی که اماره قائم است، بگویند «تو شک نداری». این «تو شک نداری» را شارع می گوید، نه اینکه واقعاً شک نداشته باشی. این را حکومت می گویند؛ چون دلیل حجیت اماره، در موضوع دلیل اصل تصرف کرده و گفته: شکی که در آنجا خبر واحدی بر حکم قائم شده باشد را من علم می دانم؛ نه شک.

بنابراین، تقدم اماره بر اصول عملیه شرعیه، تقدم بالحکومه است؛ زیرا لسان دلیل حجیت اماره، اماره را به منزله علم فرض می کند. از آنجا که اماره را به منزله علم فرض می کند، بنابراین شکی که موضوع اصل عملی بود، به صورت تعبدی «لا شک» فرض می شود.

۲. تقدم اماره بر اصول عقلی: تقدم بالورود

اما اگر اصل عملی، عقلی باشد - مانند برائت عقلی: قبح عقاب بلا بیان -، تقدم اماره بر آن از باب «ورود» است. حکم عقل به برائت، مبتنی بر «عدم البیان» است (قبح عقاب بدون بیان). وقتی دلیل حجیت اماره می آید و می گوید «به اماره عمل کن»، خود این حجت، «بیان» محسوب می شود. در اینجا، آمدن اماره سبب می شود که موضوع حکم عقل - که عدم البیان بود - «حقیقتاً و وجداناً» منتفی شود؛ زیرا اماره، مصداق حقیقی بیان است. به عبارت دیگر، وقتی شارع می گوید: اگر شک داشتی، به اماره عمل کن، دیگر جایی برای قاعده «قبح عقاب بلا بیان» باقی نمی ماند؛ زیرا بیان حاصل شده است. در واقع، فقدان بیان به صورت حقیقی به بیان تبدیل می شود، نه به صورت تعبدی.

لذا، تقدم دلیل اماره - که برای اماره حجیت ایجاد می کند - بر دلیل اصل عقلی، تقدم به صورت «ورود» است؛ زیرا تفاوت بین «ورود» و «حکومت» دقیقاً همین است: ورود، وقتی است که دو دلیل داشته باشیم و یک دلیل بیاید و برای دلیل دیگر، موضوعی را به صورت حقیقی ایجاد کند یا موضوع آن را به کل بردارد. حکومت: وقتی است که یک دلیل بیاید و موضوع دلیل دیگر را به صورت تعبدی بردارد یا برای آن به صورت تعبدی موضوع ایجاد کند.

بنابراین، نسبت بین ادله امارات و ادله اصول عملیه شرعیه، نسبت حکومت است؛ اما نسبت بین ادله امارات و اصول عملیه عقلیه، نسبت ورود است.

مطلب هشتم: معیارهای تقدیم اصول عملیه بر یکدیگر (تعارض داخلی اصول)

هشتمین و آخرین مطلب در تبیین ساختار شیخ انصاری - که از بزرگترین ابداعات ایشان محسوب می شود - بحث «تعارض میان خود اصول عملیه» است.

گاهی در یک موضوع واحد، دو اصل عملی متفاوت با هم جاری می شوند؛ مثلاً مکلف شکی دارد که در آن هم موضوع «استصحاب» محقق است و هم موضوع «برائت». از یک سو شک در بقای حالت سابق دارد - پس استصحاب جاری است - و از سوی دیگر شک در تکلیف دارد - پس حدیث رفع جاری است - در اینجا کدام اصل مقدم است؟ مرحوم شیخ انصاری برای تقدیم یک اصل بر اصل دیگر، سه ملاک اساسی ارائه فرموده اند:

ملاک اول: تقدم اصل مُحَرَز بر غیر مُحَرَز: اگر یکی از دو اصل، «اصل مُحَرَز» باشد و دیگری «غیر مُحَرَز»، اصل مُحَرَز مقدم می شود؛ مثلاً «استصحاب» اصل مُحَرَز است؛ اما اصول دیگر، اصول غیر مُحَرَز هستند؛ لذا در دوران امر بین استصحاب و اصول دیگر، استصحاب مقدم می شود. که در آینده توضیح بیشتری خواهیم داد.

ملاک دوم: تقدم اصلِ سببی بر مسببی: اگر شک در یکی از دو اصل، اصل جاری در سبب باشد و اصل دیگر، اصل جاری در مسبب باشد، در این صورت، اصلی که در طرفِ سبب جاری می شود، بر اصلی که در طرفِ مسبب جاری می شود، مقدم است.

ملاک سوم: تقدم اصلِ جاری در موضوع بر اصلِ جاری در حکم: اگر یکی از اصول در ناحیه «موضوع» جاری شود و دیگری در ناحیه «حکم آن موضوع»، اصلِ جاری در موضوع مقدم می گردد؛ زیرا با تنقیح موضوع، حکم آن نیز روشن می شود. این عناوین ثلاثه (محرز بودن، سببی بودن، و جاری در موضوع بودن) را باید به عنوان ملاک های اصلی تقدم اصول در ذهن داشت که تفصیل آنها ان شاء الله خواهد آمد.

و صلّی الله علی محمد و آله الطّاهرين